

امکانات عصر پست مدرن برای توانمندسازی زنان در گفتمان توسعه

مختار نوری*

دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

چکیده

تبارشناسی گفتمان توسعه نشان می‌دهد، نظریات متعددی که در این عرصه پدیدار شدند عمدتاً ملهم از ذهنیت مدرنیته، بر منطق دوانگارانهای از خود و دیگری، ... مردانه/ زنانه استوار بوده و به یکی از دو قطب این تقابل‌ها برتری می‌بخشند. در این تلقی مدرن از توسعه، زنان در تقابل با مردان به‌عنوان سوژه‌های ناتوان و غیر عاقل به تصویر کشیده می‌شوند که امکان مداخله در فرآیند توسعه از آن‌ها سلب می‌گردد. فضای فکری پست مدرن با نقد گفتمان توسعه مدرن، شیوه کنارگذاری نیروهای مختلف از جمله زنان از حوزه مطالعاتی توسعه را آشکار می‌سازد و این امکان را به ما می‌دهد تا به بازبینی گفتمان توسعه از چشم‌اندازی خاص نسبت به جنسیت بپردازیم. از این‌رو مقاله حاضر می‌کوشد تا دو نکته را به بحث و بررسی تحلیلی بگذارد؛ اول این که منازعه فکری اندیشمندان مدرن و پست مدرن را در خصوص گفتمان توسعه بازسازی نماید و نشان دهد که چگونه متفکران پست مدرن به بازخوانی و ساختارشکنی نظریات توسعه مدرن پرداخته‌اند. سپس نشان دهیم که چگونه در نتیجه ساختارشکنی برآمده از گفتمان پست مدرنیسم، فضای مناسب برای حضور زنان در فرآیند توسعه و امکان توانمندسازی آنان به‌عنوان ایده‌ای مطرح از سوی «فمینیست‌ها» فراهم گردیده است. پیش فرض نویسنده این است که عصر پست مدرن امکان حضور نیروهای به حاشیه رانده توسط عقل مدرن مانند زنان را فراهم ساخته و امکانات مناسبی برای توانمندسازی آنان در گفتمان توسعه فراهم ساخته است.

کلید واژه‌ها

مدرنیته، توسعه، مردمحوری، پست مدرن، فمینیسم، توانمندسازی زنان.

* Email: dilmaqanif@gmail.com.

به گمان بسیاری از اندیشمندان بنیان متافیزیک غرب و تمام خرده گفتمان های آن، که اصولاً با عنوان «مدرنیته»¹ از آن‌ها نام برده می‌شود، بر پایه انگاره توسعه، پیشرفت و ترقی قرار دارد. تبارشناسی گفتمان توسعه نشان می‌دهد نظریات متعددی که پدیدار شدند عمدتاً ملهم از ذهنیت مدرنیته، بر منطق دوانگارانهای از خود و دیگری، توسعه یافته و عقب مانده، زن محوری و مردمحوری / جامعه سنتی و مدرن و... تأکید داشتند (قوام، 1384: 255-258). توسعه‌ای که مبدأ و منتهای آن مدرنیته است، به تأثیر از تئوری تکاملی و مکتب فلسفه تاریخ و با توجه به تجربه تاریخی اروپا و غرب، به عنوان فرآیندی عام و همگانی تلقی شد که طی آن جوامع از حالت سنتی، روستایی و کشاورزی به حالت مدرن، شهری و صنعتی متحول می‌شدند. این فرآیند ابتدا به عنوان «غربی سازی»² و سپس به عنوان نوسازی و مترادف با توسعه به کار رفت (رجوع شود به: موثقی، 1385). با این وجود طی دهه 1980 و پس از آن رویکردهای مدرن توسعه با بن‌بست‌هایی مواجه شدند تا جایی که بعضی از نظریه‌پردازان صحبت از پایان توسعه می‌کردند. بن‌بست و پایان توسعه با طرح چشم‌انداز نظری دیگری هم‌چون پاسااختارگرایی یا پست مدرنیسم و پراگماتیسم همراه بود. پساتوسعه‌گرایی، نظریه‌های انتقادی توسعه و نظریه‌های دیگر از جمله نظریه محدودیت بر رشد نیز ضمن پرداختن به بن‌بست‌های نظریه‌های مدرن جامعه‌شناسی توسعه، سعی در گشودن راه‌های جدیدتری پیش‌روی انسان دارند (Parfitt, 2002). پارادایم پساتوسعه‌گرایی مبتنی بر جلوه‌ها و نشانگانی از مدرنیسم انتقادی، توسعه بدیل، تحلیل گفتمانی توسعه، توسعه انسانی و توسعه پایدار است. در پی چنین انتقاداتی، فعالان فمینیست‌ها و توسعه، برای تدوین مجدد نظریه توسعه دست به یک‌سری اقدامات زدند. مسئله اصلی این بود که با توجه به این که زنان در بسیاری از جوامع جهان سوم هر چند نه همه، اما بیشتر کارها را انجام می‌دادند، پس چرا در نظریه توسعه مورد توجه قرار نگرفتند و اگر نظریه مذکور مجدداً حول محور تجارب زنان و روابط جنسیتی تدوین می‌شد، چه فرقی می‌کرد؟. نظریه‌پردازان فمینیست توسعه، معتقد بودند که قرار دادن روابط جنسیتی در بطن نظریه‌پردازی، موقعیت گفتمان توسعه را مجدداً تعیین می‌کند. از این منظر پرسش قابل توجه مقاله حاضر این است که «عصر پسامدرن چگونه امکان حضور زنان و توانمندسازی آنان را می‌تواند فراهم نماید؟». در پاسخ به چنین پرسشی فرض نویسنده این است که «عصر پست مدرن و کثرت‌گرایی نهفته در آن، امکان حضور نیروهای به حاشیه رانده توسط عقل مدرن مانند زنان را فراهم ساخته و امکانات مناسبی برای توانمندسازی آنان در حوزه‌های مختلف از جمله توسعه فراهم ساخته است». در چارچوب چنین مباحثی است که مقاله حاضر می‌کوشد تا دو نکته را به بحث بگذارد؛ اول این که منازعه فکری اندیشمندان مدرن و پست مدرن را در خصوص گفتمان توسعه بازسازی نماید و نشان دهد که چگونه متفکران پست مدرن به بازخوانی و ساختارشکنی نظریات توسعه مدرن پرداخته‌اند. سپس نشان دهیم چگونه در نتیجه ساختارشکنی برآمده از گفتمان پست مدرنیسم، فضای مناسب برای حضور زنان در فرآیند توسعه و امکان توانمندسازی آنان به عنوان ایده‌های مطرح از سوی «فمینیست‌ها» فراهم گردیده است. در ادامه طی سه بخش به تجزیه و تحلیل مطالب در خصوص ایده کانونی مقاله خواهیم پرداخت. بدین صورت که در ابتدا به طرح مفهوم توانمندسازی زنان به عنوان ایده‌های فمینیستی خواهیم پرداخت؛ سپس منازعه بر سر موضوع توسعه را در اندیشه مدرن و پسامدرن به بحث خواهیم گذاشت و چالش‌های پسامدرنیسم بر سر راه توسعه مدرن را واکاوی خواهیم نمود و در نهایت

1 -Modernity.

2 - Westernization.

در بخش سوم این مدعا را مورد مطالعه قرار می‌دهیم که چگونه عصر پست مدرن و کثرت‌گرایی مستتر در آن می‌تواند تمهیدات و امکانات لازم را برای توانمندسازی زنان فراهم نماید. مطالب ارائه شده با نتیجه‌گیری به پایان خواهد رسید.

مفهوم توانمندسازی زنان

توسعه امری چند بعدی و پیچیده است که ابعاد گسترده‌ای دارد و برای محقق شدن آن، تلاش‌های گسترده‌ای به صورت نظری و عملی لازم است. یکی از مهم‌ترین ابعاد توسعه، مسئله زنان و منظور کردن ملاحظات جنسیتی در فرآیند توسعه است. به گونه‌ای که بی‌توجهی به این موضوع در توسعه ملی اختلال ایجاد می‌کند و در حقیقت موجبات توسعه نیافتگی را فراهم می‌سازد. بر این اساس لزوم مشارکت زنان به عنوان نیمی از شهروندان هر جامعه، برای نیل به توسعه پایدار امری ضروری است و این مقصود حاصل نمی‌شود، مگر با به رسمیت شناختن حقوق زنان در جامعه. در عرصه جامعه‌شناسی توسعه نیز نوسازی بدون مشارکت زنان که نیمی از جمعیت یک کشور خواهند بود، امکان‌پذیر نیست، به همین دلیل عدم مشارکت زنان عامل مهمی در سنجش میزان توسعه نیافتگی به شمار می‌رود. از این رو در دهه 1980 به جای اصطلاح زن در توسعه، اصطلاح «جنسیت و توسعه» به کار گرفته شد و در پی آن راهبردهایی برای مشارکت عملی زنان در توسعه و برطرف شدن مواضع اتخاذ شد. یکی از راهبردها توانمندسازی زنان با تاکید بر مشارکت فعالانه آنها بوده است. صاحب‌نظران تعاریف گوناگونی برای توانمندسازی زنان ارائه داده اند. ژاله شادی طلب، فعال حوزه زنان در ایران مدعی است که «توانمندسازی یعنی این که مردم باید به سطحی از توسعه فردی دست یابند که به آنها امکان انتخاب بر اساس خواست‌های خود را بدهد» (شادی طلب، 1381: 54). ابوت و والاس نیز مدعی‌اند که «توانمندسازی اصطلاحی است برای توصیف هموار کردن راه خود یا دیگران برای تلاش در جهت دستیابی به اهداف شخصی» (ابوت؛ والاس، 1380: 311). هم‌چنین به‌باور آمارتیاسن، توانمندسازی نوعی آزادی است که هم ابزار است و هم هدف غایی. به عبارت دیگر، آزادی شامل دستیابی به ترکیب‌های متفاوت از عملکردهاست. از دید آمارتیاسن، مقصود از آزادی دستیابی به شیوه‌های گوناگون زیستن است و توانمندی نیز بر گسترش این آزادی‌ها تاکید می‌ورزد. به گونه‌ای که باعث می‌شود انسان به همان شیوه‌ای که برایش ارزشمند است زندگی کند (رجوع شود به: سن، 1381). هم‌چنین عده‌ای دیگر از صاحب‌نظران توانمندسازی را به منزله تحول درونی فرد می‌دانند که با ایجاد اعتماد به نفس آغاز می‌شود و به سرعت به احساس خود ارزشمندی فرد تبدیل می‌شود و موجب موفقیت شخصی وی می‌شود. هدف این نوع توانمندسازی افزایش پتانسیل شهروندان (از جمله زنان) برای تغییر خود است (see: Wilson, 1996). مزایای متعددی برای توانمندسازی برشمرده شده است که طیف گسترده‌ای را در بر می‌گیرد؛ اما آمارتیاسن از برآورده شدن نیازهای اساسی اساسی گرفته تا دستاوردهای پیچیده‌تری مانند پرورش احساس مالکیت، خودباوری و امکان توسعه را نام می‌برد (رجوع شود به: سن، 1381). به هر حال، امروزه ایده توانمندسازی به عنوان یک فن مدیریتی در سطوح مختلفی در سطح جهانی به کار گرفته می‌شود. کانتز در تعریف خود توانمندسازی را اعطای قدرت به افرادی می‌داند که در نقاط ناکارآمد حضور دارند. او قدرت را در یک پیوستار تجسم می‌کند که در یک سر طیف افراد فاقد قدرت و در طیف دیگر افراد توانمند قرار می‌گیرند. توانمندسازی با اعتماد، انگیزش، تصمیم‌گیری و به خصوص شکستن مرزها ارتباط دارد (رهنورد؛ حسینی، 1378: 106-105). اما ایده توانمندسازی زنان از سوی فمینیست‌ها مطرح شد و آنها معتقدند که موقعیت پایین‌تر زنان ناشی از کمتر بودن فرصت‌ها، فقدان یا اندک بودن میزان آموزش و پرورش و... است. آنان مدعی‌اند که حقوق زنان با مردان برابر است و باید از حق و حمایت‌های قانونی برخوردار باشند (والری، 199: 36). به طور کلی فمینیست‌ها در سیر تحول خود به‌ویژه در دویمت سال اخیر دوره‌های متفاوتی را طی و متناسب با دگرگونی شرایط تاریخی، فرهنگی و سیاسی رویکردهای

متفاوتی را انتخاب کرده است. هر یک از گرایش‌های فمینیستی دارای معرفت‌شناسی، اهداف و سیاست‌های خاص خود بودند. اما اندیشه فمینیسم در نیمه دوم قرن بیستم متأثر از بنیادهای فکری نوین و با هدف توانمندسازی و هویت‌بخشی به زنان در مقابل نظام مردسالاری به‌دنبال دانش‌های رهایی‌بخش بوده است. این گرایش فکری تحت تأثیر گفتمان پسا مدرنیسم و با تأثیرپذیری از پسا ساختارگرایی فرانسوی، افول سوژه روشن‌گری و توسعه برآمده از آن‌را اعلام کرد. به این ترتیب فمینیسم در عصر پست مدرن با نقد اصالت ذات و شکست شالوده‌های معرفت‌شناختی و تردید در ساختارهای اجتماعی، جایگاه شاخص توسعه مدرن غربی از جمله برتری جنس مذکر و نژاد سفید را به‌چالش کشید (Zalewaski, 2000). چرا که چندپارگی اندیشه پست مدرن، سیمای یکپارچه فرد مدرن را متزلزل ساخته و به‌جای آن سوژه پست مدرن را به صحنه آورده که ماهیتی پاره‌پاره و چندگانه دارد. روشن است که برای چنین سوژه‌ای مفهوم توسعه متفاوت از توسعه خطی و روایت تک‌مدارانه و مذکر غربی است (رجوع شود به: قزسقلی؛ میرخوشخو، 1389). با ایجاد فضای پست مدرنی و بروز حرکت‌های فمینیستی - پسا مدرن، زنان از همه طبقات، رنگ‌ها و نژادها این امکان را یافتند که حرکت‌های اعتراضی خود را شروع نمایند. از این‌رو به‌نظر می‌رسد که عصر پسا مدرن با به‌چالش کشیدن گفتمان توسعه مدرن و مبادی معرفت‌شناختی آن این امکان را برای نیروهای به حاشیه رانده هم‌چون زنان فراهم نموده است. این موضوع ایده اصلی مقاله است که توسط نویسنده در فرآیند بحث پیگیری می‌شود و در دنباله مطالب بیشتر بدان خواهیم پرداخت. اما اکنون بهتر است منازعه فکری اندیشمندان مدرن و پست مدرن در خصوص گفتمان توسعه را بازگو کنیم و نشان دهیم چگونه متفکران پست مدرن به شالوده‌شکنی نظریات توسعه مدرن پرداخته‌اند و در نتیجه امکان توانمندسازی زنان به‌عنوان ایده‌ای مطرح از سوی «فمینیست‌ها» فراهم شده است.

توسعه؛ گفتمانی منازعه‌آمیز

مفهوم «پیشرفت» یا «توسعه» محصول کوره داغ منازعه قرن هفدهمی «دوستداران عهد باستان» و «علاقمندان دوره مدرن» است. این منازعه اساساً درباره مقایسه شایستگی‌ها و برتری‌های تمدن یونان باستان از یک‌طرف و قابلیت‌های جدید تمدن اروپای مدرن از طرف دیگر بود. اما مباحث مربوط به توسعه به‌معنای دقیق و تخصصی آن بعد از جنگ جهانی دوم به‌ویژه در ایالات متحده آمریکا مطرح شد. زمینه‌های تاریخی هم‌چون استقلال مستعمرات در آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین و ظهور دولت‌های جدید در جهان سوم سبب شد این کشورهای تازه استقلال‌یافته به‌دنبال الگوی مناسب برای توسعه و بهبود شرایط اقتصادی و اجتماعی خود برآیند. در چنین شرایطی در اواخر دهه 1950 میلادی، پارادایم مدرنیزاسیون بر مطالعات توسعه حاکم گردید. این پارادایم در فضایی حاکم شد که آمریکا به‌عنوان رهبر جهان سرمایه‌داری تلاش می‌کرد تا با ارائه الگوهای لازم ارتباط این‌گونه کشورها را با نظام سرمایه‌داری جهانی حفظ کرده و از وابسته شدن آن‌ها به بلوک شرق نیز جلوگیری کند. در این راستا نخبگان سیاسی آمریکا تشویق شدند تا وضعیت کشورهای جهان سوم را بررسی کنند. از این‌رو کمیته تحقیقاتی اجتماعی به سرپرستی گابریل آلموند تشکیل شد و این گروه در نهایت مکتب مسلطی را در مطالعات توسعه پایه‌ریزی کرد که از آن به‌عنوان «مکتب مدرنیزاسیون»¹ یاد می‌شود. اگر چه پارادایم نوسازی و مدرنیزاسیون از نظر زمانی در فردای جنگ جهانی دوم شکل گرفت، اما این پارادایم به‌لحاظ تئوریک ریشه در نظریات تکامل‌گرایانه (نظریات اسپنسر، دورکهایم، وبر، تونیس و...) و کارکردگرایانه (نظریات پارسونز) دارد (رجوع شود به: ی. سو، 1386؛ و کلایو اسمیت، 1380). در ادبیات علوم اجتماعی شاهد تعاریف مختلفی از توسعه و

نوسازی هستیم و علت این امر را باید در واقعیتی چون پیچیدگی و چند بعدی بودن موضوع جستجو کرد. اندیشمندان هر یک بر مبنای زمینه‌های مطالعاتی خود تعریف متفاوتی از نوسازی کرده‌اند. گروهی از منظر جامعه‌شناختی (مور، سیریل بلک، آیزنشتات)، برخی از منظر اقتصادی (روستو)، عده‌ای از حیث روانی (هیگن، مک کلند، لرنر) و افرادی نیز از جنبه سیاسی (پای، آلموند، وربا، هانتینگتون) این مفهوم را مورد ملاحظه و بررسی قرار داده‌اند. هر یک از نظریه‌پردازان نوسازی در فضای پوزیتیویستی کوشیده‌اند بر اساس رشته تخصصی خود تعریفی از توسعه ارائه و تجویز نمایند. متفکران این رهیافت در توصیف جامعه مدرن ویژگی‌هایی را مطرح کردند که در واقع معنی و محتوای نوسازی و توسعه از دیدگاه آنان می‌باشد. از جمله این ویژگی‌ها عبارتند از: فردگرایی، کثرت‌گرایی، تحرک اجتماعی، انفکاک ساختاری و تخصصی شدن گسترده نقش‌ها و وظایف، حاکمیت قانون، تحزب، صنعتی شدن، گسترش سواد و شهرنشینی، دنیوی‌سازی و سکولاریسم، تقویت فرهنگ و جامعه مدنی، مشارکت سیاسی و دموکراسی، آزادی و برابری سیاسی، عدالت و ظهور دولت - ملت (موثقی، 1383: 231). محققان نوسازی معتقدند که نوسازی فرآیندی مرحله‌ای، یکنواخت‌ساز، برگشت‌ناپذیر، پیشرونده، مدت‌دار، دگرگون‌ساز، تسری بخش و سیستماتیک است. هدف آن‌ها تشریح الگوهای کلی، روندهای عام و دیدگاه‌های مشترک نسبت به توسعه جهان سوم است. آنان در پی موارد منحصر به فرد و تمییم‌ناپذیر نیستند (قوام، 1382: 105). بدین ترتیب تکامل‌گرایی با کارکردگرایی و اثبات‌گرایی پیوند خورد و تأثیر عظیمی بر نظریه‌پردازان نوسازی در قرن بیستم گذاشت. در این چارچوب تأکید بر بنیادهای ثابت و ویژگی‌های متاثر از آن، هم‌چون بنیاد طبیعت و ویژگی‌هایش از جمله طبیعت ثابت و متفاوت زن و مرد و نیز توجه به عینیت‌گرایی افراطی، کم‌کم این ایده و تصور را پدید آورد که آثار و خدمات مردان در جامعه و برای توسعه، از عینیت و ظهور بیشتری برخوردار است و زنان قادر به ارائه چنین نقشی در امر توسعه و پیشرفت نیستند. دوالیسم بین زن و مرد در اجتماع عقلانی و علمی و یا مبانی معرفت‌شناختی توسعه مدرن ریشه دارد. به عقیده اسکات، نظریه‌های نوسازی دوگرایی عمومی / خصوصی حاکم در اندیشه غربی را منعکس می‌کرد: حوزه خصوصی و زنان پایین‌تر، فرعی و یا در بهترین شکل خود مکمل حوزه عمومی و مردان بود (پیت؛ هارت ویک، 1389: 1389). به‌ر حال، از پایان جنگ جهانی دوم به‌بعد توسعه مترادف با رشد اقتصادی تلقی شد و سازمان ملل نیز با خوش‌بینی این ایده را پذیرفته و رواج داد و دهه‌های 1960 تا 1980 را دهه‌های توسعه نامید. اما در عمل مسائل مناطق توسعه نیافته نظیر فقر، گرسنگی، خشونت و سرکوب و جنگ و نظامی‌گری و کلاً عقب ماندگی نه تنها حل‌ورفع نشد، بلکه مسائل جدیدی نظیر استثمار شدید زنان، کاهش منابع طبیعی، آلودگی محیط زیست، بحران بدهی‌ها، شکاف رو به تزاید شمال و جنوب و غیره در این مناطق رخ نمود. بدین ترتیب سازمان ملل رسماً دهه 1980 را یک دهه از دست رفته برای جهان سوم خواند. به‌تدریج سازمان ملل در گزارش‌های خود تغییر توسعه اجتماعی و برقراری تعادل میان ابعاد فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و سیاسی توسعه و تغییرات کیفی، فراتر از کمی و ارتقا کیفیت زندگی را مورد توجه قرار داد. بدین ترتیب روشن شد که حوزه‌های مربوط به جامعه، اقتصاد و سیاست را نمی‌توان از هم جدا کرد و فراتر از بُعد اقتصادی، کم‌کم با طرح این سوال که توسعه‌ی چه چیزی مدنظر است، ابعاد انسانی توسعه مورد توجه بیشتری قرار گرفت. گروهی از محققان مستقل طی بیانیه‌ی «کوکوپوک» تأکید ورزیدند که هدف توسعه نه توسعه اشیاء بلکه توسعه بشر باید باشد و هرگونه فرآیند رشدی که به‌جای تأمین نیازهای اساسی بشر، آن‌ها را نادیده بگیرد یک‌نوع تغییر هجوآمیز از توسعه است. این بیانیه هم‌چنین بر ضرورت تنوع و تعقیب راه‌های متفاوت به‌سمت توسعه و نیز بر هدف خود اتکایی و ضرورت انجام تغییرات بنیادی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی تأکید ورزید (موثقی، 1383: 235-238).
ماحصل سخن این‌که پارادایم نوسازی و توسعه مدرن با چالش‌های بسیار جدی مواجه گردید، به‌گونه‌ای که برخی از

متفکران به تجدیدنظر در پارادایم نوسازی دست زدند. اما در این میان پست مدرن‌ها انتقادات نهایی را بر تفکر مدرنیستی در بحث توسعه وارد کردند. منتقدین از بستری فلسفی - نظری و بر پایه آموزه‌های پست مدرن اهداف و غایات توسعه را نشانه رفتند. تا این زمان معنا و هدف توسعه واحد و یک سویه تلقی می‌شد، ولی از این پس و با تمسک از معرفت‌شناسی پسااثبات‌گرا، نسبی‌گرا و ناهمگون پست مدرن، مفهوم توسعه از معنای تک‌گویانه و مذكر خود تهی شده و شالوده فراروایت توسعه فروپاشیده می‌شود. پست مدرن‌ها با بازگشت به تاریخ و تفاسیر جدید از آن، به رد نظریه‌های عمومی و کلان پرداخته و به جنگ کلیت و کل‌نگری برخاسته‌اند. اینان تکیه خود را بر ناهمگونی‌ها و نه همگونی‌ها گذاشته و به‌جای واحد تحلیل زمانی مکانی همه جا - همیشه، واحد هم این‌جا و هم اکنون را مورد تحلیل خود قرار دادند و با تأکید بر اصل کثرت‌گرایی، بررسی عام را کنار گذاشته و بررسی محلی را اصیل و عملی انگاشته‌اند. آن‌ها برخلاف ایده ناشی از روشنگری، وجود یک مسیر همگون تاریخی برای پیشرفت تمامی بشر را نفی می‌کنند و طرفدار جهت‌های متفاوت تحول و ترقی هستند (تاجیک، 1377: 92-93). منطبق با تحلیل گفتمانی «میشل فوکو» و دیگر اندیشمندان پست مدرن، گفتمان توسعه برای حفظ سلطه ایجاد شد و طی آن واقعیات جوامع توسعه نیافته در قالب یک گفتمان یا پارادایم یا ایدئولوژی، در پیوند با منافع صاحبان قدرت و ثروت در دنیای غرب، بازسازی و تحریف شد و دانشی از جمله در حوزه علوم اجتماعی برای جهان سوم خلق شد که به‌جای کشف حقیقت و شناسایی واقعیت آن‌طور که بود، واقعیات این جوامع را آن‌گونه که خود می‌خواست برای آن‌ها ساخت، پرداخت، بیان نمود و افراد و گروه‌ها و ملل مختلف را سوژه و موضوع مطالعه خود قرار داد (Escobar, 1995: 3-12). اما در سال‌های اخیر نیز گروهی از روشنفکران منتقد، رویکردهای جدیدی را به‌منظور فهم مبانی معرفت‌شناختی گفتمان توسعه آغاز کرده‌اند. علاوه بر ادوارد سعید، «آرتور شبراک»، «تیموتی میچل»، «تندروین پیترز» و «آرتو اسکوبار» گفتمان توسعه را به اروپامداری متهم کرده‌اند. گفتمان توسعه از منظر آنان استراتژی است که هدف آن، حفظ هژمونی غربی است. از نظر آنان، گفتمان توسعه روابط مبتنی بر سلطه و بهره‌کشی را عقلانی می‌کند، نقش عوامل خارجی را در توسعه نیافتگی نادیده می‌گیرد و در نهایت تصویری از جوامع غیر غربی عرضه می‌کند که بر مبنای آن، این جوامع تا آخر نیازمند ارشاد و راهنمایی جهان توسعه یافته هستند. بدین‌گونه گفتمان توسعه، جوامع غیر غربی را در نسبت با جهان اول «غیر»¹ معرفی می‌کند و متقابلاً در چارچوب تحلیل دانش - قدرت به بررسی آن می‌پردازد (قرلسفلی؛ میرخوشخو، 1389: 21-22). در این راستا، «دیوید اسلیتر» استاد جغرافیای «دانشگاه لوبارو» انگلستان معتقد است که مفهوم‌سازی توسعه توسط بینش جغرافی - سیاسی غرب ایجاد شد. از نظر او، نظریه نوسازی بازتاب اراده معطوف به قدرت مکانی بود، قدرتی که درصد مطیع ساختن، مهار و همگون‌سازی جهان سوم به‌منابه دیگری بود. از نظر اسلیتر، اراده سیاسی که نوسازی را تشدید می‌کرد، در پذیرش تفاوت به‌عنوان استقلال و خودمختاری با شکل بزرگی مواجه بود (پیت؛ هارت ویک، 1389: 205). آرتو اسکوبار انسان‌شناس کلمبیایی و استاد «دانشگاه ماساچوست» نیز مباحث جدید را در این حوزه ارائه کرده است. او به تبعیت از فوکو طرح‌هایی جهانی عقل را با جنبه تاریک و منفی سلطه غرب مقایسه کرد. دانش معقول و مستدل با استفاده از زبان آزادی، در دنیای متحد و نوگرا سیستم‌های جدید قدرت به‌وجود آورد، که از نظر وی توسعه یکی از زبان‌های اصلی قدرت بود (see: Escobar, 1984). بنابراین ملاحظه می‌شود که چگونه اندیشمندان پست مدرن به انتقاد و ساختارشکنی از پارادایم نوسازی پرداختند و در مواجهه با رویکرد یکسان‌ساز این پارادایم در فرآیند توسعه از رویه‌ها و سویه‌های متکثر و بعضاً متعارض

دفاع نمودند. اما دغدغه این پژوهش صرفاً به انتقادات کلی پسامدرن‌ها از پارادایم نوسازی و توسعه مدرن ختم نمی‌شود، بلکه نویسنده به‌صورت جزئی‌تر در تلاش است تا در نتیجه تحول معرفت‌شناختی از توسعه مدرن به پسامدرنیسم، امکان توانمندسازی زنان به‌عنوان ایده‌های فمینیستی در این عصر را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد.

امکانات عصر پست مدرن در توانمندسازی زنان

حمله و نفوذ فمینیست‌ها به قلب معرفت‌شناسی مدرن، به‌همراه رشد و تفکیک اندیشه فمینیست‌های رادیکال به‌طور کلی منجر به بررسی مجدد انتقادی از نظریه توسعه به‌مثابه یک اقدام مردانه شد. ژنویو لوید در کتاب مهم خویش «عقل مذکر: مردانگی و زنانگی در فلسفه غرب» بر این باور است که فلسفه غرب و عقل غربی سراسر مذکر و مردانه است و این امر در آرا بسیاری از مهم‌ترین فلاسفه غربی کلاسیک و مدرن تجلی یافته است. او می‌گوید «این مدعی رایج در مجادلات فلسفی کنونی که عقل «مردانه» است، ناگزیر این فکر را به ذهن متبادر می‌کند که هر آن چه برای مرد معقول و درست است، ممکن است در مورد زن صدق نکند. مردانه بودن عقل انسان تنها به یک‌سونگری سطحی زبان خلاصه نمی‌شود، بلکه ریشه‌های آن در دل سنت فلسفی غرب نهفته است. قصد این نیست که بگوییم زن حقیقتی خاص خود دارد یا ضوابطی مشخصاً زنانه برای باورهای عقلانی هست. غرض، اقامه‌ی نظری است که لاف‌زنی‌های «عقل» را کم‌وبیش رسوا می‌کند. گذشته از این، جنسیت یکی از چیزهایی است که تصور می‌رود اندیشه‌ی به‌راستی عقلانی باید از آن برکنار باشد. این باور که اگر همه‌ی ذهن‌ها عقلانی باشند؛ اساساً فرقی با هم ندارند، زیربنای بسیاری از ایده‌آل‌های اخلاقی و سیاسی ماست» (رجوع شود به: لوید، 1381). به‌نظر لوید ایده عقلانیت که توسط دکارت، اسپینوزا و سایر فلاسفه در قرن هفدهم مطرح شده بود، یک مشخصه داشت و آن «نرینگی»¹ بود، به‌طوری‌که هرگاه فلاسفه از آرمان‌های انسانی صحبت می‌کردند، در حقیقت در مورد «مردانگی»² صحبت می‌کردند. رنه دکارت فیلسوف قرن هفدهم تفکر (خرد) روشن و مشخص را از توانایی‌های احساسی و تخیلی جدا کرد. او خرد را به مردان و احساسات را به زنان نسبت داد (رجوع شود به: لوید، 1381). اما اندیشه پست مدرن با تردید در روایت‌های مهم و کلان هم چون عقل و علم بر این باور است که متافیزیک غربی و رشد تکنولوژیک از جمله عواملی هستند که باید در تحلیل مسائل و مقولات اساسی حیات بشری از جمله «هویت و جایگاه زن» به‌عنوان عوامل تاثیرگذار مورد توجه قرار گیرند. در واقع پست مدرنیسم به‌طور اساسی مفاهیمی چون منشا، ماهیت و سرشت را زیر سوال می‌برد و در نتیجه زمینه را برای ورود جدیدی به بحث فمینیسم فراهم می‌کند. بنابراین با این سخن که نمی‌توان زن را با ماهیت مشخص مدرن تعریف نمود، اساس فمینیسم پست مدرن شکل گرفت. ساختارشکنی یکی از خصایص پست مدرن است که به نفی هرگونه ساختار نظام‌مند و منطقی حاکم بر امور و نفی گفتمان و تصورات مفروض پیشین می‌اندیشد. به تعبیر «فلکس» گفتمان‌های پست مدرن از آن جهت ساختارشکن هستند که ایجاد شک می‌کنند و ما را از عقاید پیشین یا مدرن مربوط به عقل، دانش و حقیقت دور می‌سازند. فمینیسم پست مدرن با الهام از اندیشه پسامدرن، به نقد گفتمان مدرن توسعه می‌پردازد و زمینه‌های حضور زنان در امور مختلف را فراهم می‌سازد (عیسی ووند؛ توحید فام، 1391: 63). در این چارچوب، «کاترین اسکات» در مثالی برجسته نشان داد که نظریه‌های نوسازی، وابستگی و موضوعاتی مانند مدرنیته، توسعه، اتکا به خود و انقلاب را در چارچوب دیدگاهی مفهوم‌پردازی می‌کنند که تحت نفوذ دل مشغولی‌ها و مفاهیم جنسیتی است. اسکات معتقد بود که در نظریه نوسازی، مدرنیته و یک فضای عمومی مترقی و مردسالار در تضاد با یک جامعه سنتی، واپس‌گرا و زنانه قرار دارد.

1-Maleness.
2-Manhood.

از نظر اسکات، مدل عام و جهانی روند نوسازی در حقیقت مبتنی بر نوع غالباً آرمانی مدرنیته مردانه شد. در این رویکرد زنان به‌طور متناوب نامرئی شدند، از موضع بالا با آن‌ها برخورد می‌شد، یا برای تعیین میزان عقب ماندگی کشور به‌عنوان «ملاک تعیین» مورد استفاده قرار می‌گرفتند. نوسازی مستلزم اطاعت و سرسپردگی سنت، طبیعت و زن بود. به‌عقیده اسکات، نظریه‌های نوسازی نیز دوگرایی عمومی/ خصوصی حاکم در اندیشه غربی را منعکس می‌کرد: حوزه خصوصی و زنان پایین‌تر و فرعی و یا در بهترین شکل خود مکمل حوزه عمومی و مردان بود (پیت؛ هارت ویک، 1389: 247-246). در واقع با ایجاد فضای پست مدرنی و بروز حرکت‌های فمینیستی - پست مدرنی، زنان از همه طبقات، رنگ‌ها، نژادها و قومیت‌ها توانستند حرکت‌های اعتراضی خود را شروع نمایند. آن‌ها هم‌چنین نگرینسنت به زنان را از منظر جنس نابرابر، طبقه‌ای دیگر، غربی بودن یا نبودن و هم‌چنین سفید بودن یا نبودن را مورد نقد قرار دادند. دهه 1980 زن باوری یا فمینیسم شکل مخالفت آشکار با اندیشه مدرن را به‌خود گرفت و روش‌ها و نظریه فمینیستی جایگزین‌هایی برای توسعه مدرنیستی که اکنون ماشینی و بی‌روح لقب گرفته بود فراهم آورد. فمینیست‌ها در بسیاری از نظریات مدرن با نگاهی تردیدآمیز و منتقدانه می‌نگریستند و بر آن بودند که در تمام این نظریات، مسئله سرکوب زنان و به حاشیه راندن آنان شکل عرفی و قانونی داشته است. به‌ویژه نسبت به گفتمان توسعه مدرن به‌دیده تردید نگرینسنت و معتقد بودند که در این گفتمان، توسعه امری مردمحور و مذکر است و زنان باید به‌عنوان نیروی فروتر به حاشیه رانده شوند. اما فمینیسم پست مدرن در پی حذف سلسله مراتب کنترل شده توسط مردان و حذف مرکزیت نامشروع آن در جامعه است و در این جهت یکی از راهکارهای قدرت بخشیدن به افرادی که مور تحقیر و طرد قرار گرفته‌اند و قرار دادن این افراد در مسیرهای مناسب برای شناختن و آگاهی یافتن از محیط پیرامون خود که برای تحقق آن، هر دو عملکرد سیاسی و شخصی در کشف و ریشه‌کنی موارد ضعف که به سیستم محرومیت و انقیاد زنان می‌انجامد، لازم است (Quinby & Diamond, 1988: xv). اندیشه‌های فمینیستی در عرصه معرفت‌شناسی و انتقاد اساسی آنها به‌گونه‌ای سامان یافته که در آن سوگیری مردانه ایجاد شده است و این امر بیش از هر جا در تفکر توسعه مدرن بازتاب یافته است. اما رویکرد فمینیستی به‌جای تفکیک و طرد بر ارتباط تأکید دارد، ارتباط خصیصه‌ای اساساً زنانه است. به‌هر حال، پسامدرنیسم در حضور نظریه‌پردازان زن محور قلمرویی گسترده پیدا کرده است. از جمله در رابطه با توانمندترین نظریه‌پردازان زن محور می‌توان از ایریگاری و کریستوا نام برد. این دو بر آن بودن که در سراسر تاریخ و خصوصاً در عصر مدرن زن به حاشیه رانده شده و هیچ جایگاهی که متناسب با شان و منزلت او باشد به او داده نشده است (قره باغی، 1380: 107). لويس ایریگاری مدعی است که جنسیت زنانه همواره بر پایه پارامترهای مردانه در نظر گرفته شده است (کهون، 1381: 481). فمینیست‌ها باور دارند که جنسیت در زندگی انسان‌ها عاملی تعیین کننده است که جایگاه اجتماعی، سیاسی و اقتصادی افراد بر اساس آن شکل می‌گیرد. برای غلبه بر چنین محدودیت‌هایی زنان در جوامع معاصر از جمله نیروها و گروه‌های بوده‌اند که با پیگیری اهداف و منافع خود از طریق جنبش‌های نوین اجتماعی سعی نموده‌اند به حقوق و هویت مطلوب خود در جوامع معاصر دست یابند. برای مثال فمینیست‌های پست مدرن ممکن است در احزاب نیز دیده شوند، اما به احتمال زیاد تلاش می‌کنند تا از طریق فعالیت در شبکه‌های رفاقتی زنان و در گروه‌های حمایتی محلی به‌نحو مؤثری به‌بیان خود بپردازند، آن‌ها فعالان بیدار و گوش به زنگ هستند و سیاست را به‌عنوان پدیده‌ای تلقی می‌کنند که در خانه و در اتاق خواب نیز جریان دارد. بنابراین می‌توان ظهور جنبش‌های اجتماعی جدید - در این‌جا جنبش فمینیستی - را به پست مدرنیسم نسبت داد و این جنبش‌ها را مکانی برای بیان «خود» و بیان سبک زندگی دانست. در این راستا «آنا یاتمن» استدلال می‌کند، اهمیت واقعی این جنبش‌ها، در آن‌چه آن‌ها انجام می‌دادند یا در گسترش دسترسی افراد و گروه‌ها به

سیاست دمکراتیک قرار نداشت، بلکه اهمیت آن‌ها در سبک سیاست‌شان بود، سبکی که سیاسی کردن را می‌پذیرد. منظور از سیاسی کردن فرآیندی است که به صدهای که پیشتر اجازه ورود به سیاست را نداشتند بتواند به گوش برسند. چرا که سیاست در پست مدرنیته، در زبان ساخت‌مند می‌شود؛ سیاست، زبان است (رجوع شود به: گیبینز؛ ریمر، 1381). به این ترتیب می‌توان گفت که بعد از دهه 1970 و شکسته شدن فضای ایدئولوژیک سیاسی و اجتماعی آن دوران، فمینیسم بیشترین تاثیرپذیری را از پسامدرنیسم و پساساختارگرایی گرفته است. در این برهه دیگر این مسائل اقتصادی نبودند که نیازهای عاجل و محور مبارزات زنان را تشکیل می‌دادند (مثل اولویت امواج پیشین فمینیسم) بلکه زنان و حتی گروه‌های مختلف اجتماعی به آرمان‌های عالی تر فکر می‌کردند؛ مانند حس تعلق، بیان احساسات درونی و کیفیت زندگی. در نتیجه، تحقق نفس، فردیت و سبک زندگی است که بیش از هر چیز اهمیت می‌یابد و در راه آن مبارزه می‌شود. در این حالت که عرصه سیاست زندگی شکل می‌گیرد. در این عرصه سیاست، موضوع تعارضات این است که چگونه باید امکانات گزینش و توانمندی افزایش یابد؟ زیرا اصل بر آن است که جوامع پسامدرن یا پسا صنعتی در مرحله پایان طبیعت و پایان سنت قرار گرفته‌اند. به‌علاوه بهبود کیفیت زندگی اجتماعی مورد توجه کنشگران اجتماعی هم‌چون زنان است که می‌خواهند در مقابل نیروهای که به زیست جهان حمله می‌کنند و قصد استعمار آن‌را دارند مقاومت کنند. به‌هر حال، پذیرش انگاره‌های پست مدرن توسط فمینیست‌ها از جهتی به‌منظور تقویت گفتمانی است که طی آن بسیاری از حقایق مربوط به زنان و جنسیت تبیین و روشن می‌شود. به‌گمان پست مدرن‌ها، حقایق اعم از حقایق معرفتی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و از جمله هویتی و جنسیتی، نه اموری بدیهی و مسلم، بلکه اموری ساختنی و تاسیسی هستند که تنها به‌واسطه‌ی گفتمان امکان ساختن آن‌ها پدید می‌آید. به‌همین دلیل توقعی که از فمینیسم پست مدرن وجود دارد، این است که این روند بتواند نگرش تطبیقی-تاریخی را به‌جای نگرش‌های کل‌گرایانه و تغییرات در قوانین را به‌جای قوانین عام و پوشش دهنده قرار دهد و هم‌چنین تصورات متکثر و غیر واحد از هویت زنان را جایگزین تصورات واحدی نماید که به‌طور کلی درباره هویت جنسی زنانه وجود دارد. از این طریق، فمینیست‌های پست مدرن می‌توانند سوگیری‌ها و گرایش‌های غلطی را که به‌طور تاریخی و جهانی در قضاوت‌ها و داوری‌های پیشینیان درباره زنان وجود داشته است، نمایان سازند و از این طریق در واقع به جهت‌گیری فلسفی غالب در عصر مدرن که همه چیز را در عینیت جستجو می‌نمود، تردید می‌کنند که این تردید می‌تواند سرآغاز ورود به جنبش‌های اصیل فمینیستی پست مدرن باشد. به‌طور کلی تعامل بین نظریه فمینیستی و توسعه در ادبیات این حوزه پنج شکل اصلی به‌خود گرفته است: زنان در توسعه¹، زنان و توسعه²، جنسیت و توسعه³، پست مدرنیسم و توسعه⁴ و زنان و محیط زیست و توسعه⁵؛ که هر کدام از این جریان‌ها بر اساس خاستگاه‌شان، موضع‌شان در نظریه‌های فمینیستی و توسعه را ارائه نموده‌اند (پیت؛ هارت ویک، 1389: 250). در این نوشتار تمرکز ما بر روی امکانات عصر پسامدرن در توسعه زنان و توانمندسازی آنان بوده است. دیدگاه پسامدرن و توسعه به‌خاطر این‌که «جنسیت و توسعه» زنان را به‌عنوان «دیگری» معرفی می‌کند، یا در مورد زنان در توسعه با استفاده از سه تصویر، زنان به‌عنوان قربانی، زنان به‌عنوان شی جنسی و زنان به‌عنوان موجودات منزوی، آن‌ها را مورد انتقاد قرار داده است. اکثر فمینیست‌های پسامدرن در این زمینه به‌جای نفی کامل توسعه، مشکلات حقیقی پیش‌روی زنان فقیر و نیاز به جهت‌دهی

- 1- Women in development (WID).
- 2- Women and development (WAD).
- 3- Gender and development (GAD).
- 4- Postmodernism and Development (PAD).
- 5- Women, environment and Development (WED).

مسائل توسعه را پذیرفته‌اند. آن‌ها طرفدار رویکردی بودند که تفاوت و قدرت گفتمان را بپذیرد و درک نماید و گفتگوی باز و مشورتی را تقویت کند. به طوری که این گفت‌وگو بتواند به زنان در جنوب این اختیار را بدهد تا نیازها و برنامه‌های کاری خاص خودشان را مطرح کنند (پیت؛ هارت ویک، 1389: 250-267).

نتیجه‌گیری

توسعه، باور بنیادی دنیای مدرن است. پیشرفت از مدت‌ها پیش از به‌عنوان نماد عصر ما جانشین خدا شده است. توسعه در معنای قوی خود، به معنای استفاده از منابع تولید جامعه جهت بهبود شرایط زندگی فقیرترین افراد است. نظریه‌های توسعه بر اساس موقعیت سیاسی طرفدارانشان، دارای مبادی، ریشه‌های فلسفی و زمان و مکان ساخت، متفاوت هستند. با این اوصاف، گفتمان توسعه مدرن از جهات مختلف مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. منتقدین مدعی‌اند که مدرنیسم و توسعه‌گرایی غربی با انحصاری کردن رویای پیشرفت، فرهنگ‌های باستان و کهن را در سایر نقاط جهان به غیر اروپا از بین می‌برد. پسامدرنیسم تمامی نظریه‌های توسعه مدرن را به‌خاطر ادعای ذات‌گرایانه و کلیت‌گرا به باد انتقاد می‌گیرد و نسبت به پروژه راه‌بایی بخشی آن بدبین هستند. برخی اندیشمندان بر این اعتقاد هستند که عقلانیت مدرن به‌طور عام و گفتمان توسعه مدرن به‌طور خاص که دارای درهم تنیدگی نیز هستند، برخی نیروها را در فرآیند توسعه کنار گذاشتند و از آن‌ها به‌عنوان بازیگران و کنشگرانی فاقد خرد و ظرفیت لازم برای توسعه و پیشرفت نام برده‌اند. یکی از کنشگران زنان هستند که در دوالیسم خرد/ احساس، بر جنبه احساسی و عاطفی آن‌ها تأکید گذاشته شد و از فرآیند توسعه کنار گذاشته شدند. به‌ر حال، پارادایم توسعه مدرن (مکانب‌نوسازی و وابستگی) از جنبه‌های مختلف مورد انتقاد قرار گرفته‌اند، که انتقادات پست مدرن‌ها را می‌توان یکی از مهم‌ترین چالش‌های وارده بر پارادایم مذکور به‌حساب آورد. منتقدین از بستری فلسفی و نظری و بر پایه آموزه‌های پست مدرن اهداف و غایات توسعه مدرن را نشانه رفتند. تا این زمان معنا و هدف توسعه واحد و یکسویه تلقی می‌شد، ولی از این پس و به تمسک از معرفت‌شناسی پسااثبات‌گرا، نسبی‌گرا و ناهمگون پست مدرن، مفهوم توسعه از معنای تک‌گویانه و مذکر خود تهی شده و شالوده فراروایت توسعه فرو پاشیده می‌شود. در نتیجه چنین تحولی به‌نظر می‌رسد که زمینه‌های لازم بر بازخوانی حضور زنان و امکان توانمندسازی آنان فراهم شده باشد. عصر پست مدرن و کثرت‌گرایی نهفته در آن، امکان حضور نیروهای به حاشیه رانده توسط عقل مدرن مانند زنان را فراهم ساخته و امکانات مناسبی برای توانمندسازی آنان در حوزه‌های مختلف از جمله توسعه فراهم ساخته است. فمینیسم پست مدرن با الهام از اندیشه پسامدرن، به نقد گفتمان مدرن توسعه می‌پردازد و زمینه‌های حضور زنان در امور مختلف از جمله امور توسعه‌ای را فراهم می‌سازد. در این راستا، همان‌طور که بررسی گردید، مسئله و دغدغه محوری این مقاله بر بررسی امکانات عصر پست مدرن در توانمندسازی زنان متمرکز بوده است. فمینیست‌ها از این موضوع بحث می‌کنند که چرا زنان در نظریات توسعه از جایگاهی برخوردار نیستند. برای فمینیست‌ها نقش زنان در توسعه به‌ویژه مشارکت آنان در برنامه‌ها و دستورکارهای توسعه آن‌چنان که شایسته است بدان پرداخته نشده است. از این‌رو، به‌نظر می‌رسد که عصر کثرت‌گرایی پسامدرن توانسته است که امکانات و زمینه‌های نظری لازم برای توانمندسازی زنان در موضوع توسعه را فراهم نماید.

1. ابوت، پاملا؛ والاس کلا (1380)، **جامعه‌شناسی زنان**، ترجمه منیژه نجم عراقی، تهران: نشر نی.
2. بیت، ریچارد؛ هارت ویک، الین (1389)، **نظریه‌های توسعه**، ترجمه مصطفی ازکیا و دیگران، تهران: لویه.
3. تاجیک، محمدرضا (1377)، فرانوگرایی، غیریت و جنبش‌های نوین اجتماعی، **فصلنامه گفتمان**، شماره 1.
4. رهنورد، فرج‌الله و حسینی، نسرین (1387)، عوامل موثر بر توانمندسازی زنان، **پژوهش زنان**، دوره 6، شماره 1.
5. سن، آمارتیا کومار (1381)، **توسعه به مثابه آزادی**، ترجمه وحید محمودی، تهران: دستان.
6. شادی طلب، ژاله (1381)، **توسعه و چالش‌های زنان ایران**، تهران: نشر قطره.
7. عیسی وند، لیلی؛ توحیدفام، محمد (1391)، **فمینیسم پست مدرن و تحول در مفهوم دموکراسی، دانشنامه حقوق و سیاست**، شماره 17.
8. قوام، سیدعبدالعلی (1384)، **جهانی شدن و جهان سوم**، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
9. قوام، سیدعبدالعلی (1382)، **سیاست‌های مقایسه‌ای**، تهران: سمت.
10. قزل‌سغلی، محمدتقی؛ میرخوشخو، سیده آمنه (1389)، **پسامدرن و معرفت‌شناسی توسعه، فصلنامه رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی**، شماره 23.
11. قره باغی، علی اصغر (1380)، **تبارشناسی پست مدرنیسم**، تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
12. کلایو اسمیت، برایان (1380)، **فهم سیاست جهان سوم**، ترجمه امیرمحمد حاجی یوسفی و محمد سعید قائمی نجفی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
13. کهنون، لارنس (1381)، **متن‌های برگزیده از مدرنیسم و پست مدرنیسم**، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نشر نی.
14. گیبینز، جان آر؛ ریمر، بو (1381)، **سیاست پست مدرنیته**، ترجمه منصور انصاری، تهران: گام نو.
15. لوید، ژنویو (1381)، **عقل مذکر**، ترجمه محبوبه مهاجر، تهران: نشر نی.
16. موقتی، سیداحمد (1383)، **توسعه؛ سیر متحول مفهومی و نظری، فصلنامه سیاست**، شماره 63.
17. موقتی، سیداحمد (1385)، **نوسازی و اصلاحات ایران**، تهران: نشر قومس.
18. ی سو، الوبین (1386)، **توسعه و تغییرات اجتماعی**، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

ب) لاتین

1. Diamond & Quinby (1998), **Language, Feminists Claim, Is Never Gender**, London: Vintage Press.
2. Escobar, A (1995), **Encountering Development: The making and unmaking of the third world**, Princeton, N j: Princeton University press.
3. Escobar, A (1984), "Discourse and power in Development: Michel Foucault and the Relevance of His work to the third world, **Alternatives**, 10.

4. Parfitt, Trevor (2002), **the end development? Modernity, post-modernity and development**, London, sterling, Virginia.
5. Valerie, B (1999), **Feminist Debates**, London: Macmillan.
6. Wilson, P. A (1996), Empowerment: Community Economic development from the inside out, **Urban Study**, Vol33, and No4-5.
7. Zalewaski, M (2000), **Feminist after Post-modernism: Theorizing Through Practice**, London and New York: Routledge.

